

# “چپ و مسأله‌ی بنی‌صدر” – یک دوگانه‌ی آشنا: بورژوازی ملی / بورژوازی کمپرادور



با وجود اینکه بنی‌صدر پس از بازرگان و مجموعه‌ی نهضت آزادی به عنوان نیرویی حاضر در قدرت لباس اپوزیسیون بر تن کرد، اما شدت بحرانی که از این جدایی دامن رژیم را گرفت در قیاس با اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژاد، بی‌سابقه است. او تنها رئیس‌جمهور در تاریخ ایران است که از قدرت خلع می‌شود و نمی‌تواند مقبول نیروهای از پیش اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشد. بنی‌صدر اما فقط درون هیأت حاکمه‌ی رژیم نبود که شکافی ایجاد کرد، بلکه پیرامون موضع‌گیری درباره‌ی او، نیروهای چپ نیز چند پاره شدند و انشعاباتی را تجربه کردند. آنچه که از آن تحت عنوان «مسأله‌ی بنی‌صدر» یاد می‌کنیم در واقع منبعث از پرسشی است که در آن سال‌ها (و حتی تا به امروز) منشأ اختلاف گروه‌های مختلف چپ با یکدیگر بود



## چپ و مسأله‌ی بنی‌صدر

### یک دوگانه‌ی آشنا: بورژوازی ملی / بورژوازی کمپرادور

با وجود اینکه بنی‌صدر پس از بازرگان و مجموعه‌ی نهضت آزادی به عنوان نیرویی حاضر در قدرت لباس اپوزیسیون بر تن کرد، اما شدت بحرانی که از این جدایی دامان رژیم را گرفت در قیاس با اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژاد، بی‌سابقه است. او تنها رئیس‌جمهور در تاریخ ایران است که از قدرت خلع می‌شود و نمی‌تواند مقبول نیروهای از پیش اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشد.

بنی‌صدر اما فقط درون هیأت حاکمه‌ی رژیم نبود که شکافی ایجاد کرد، بلکه پیرامون موضع‌گیری درباره‌ی او، نیروهای چپ نیز چند پاره شدند و انشعاباتی را تجربه کردند. آنچه که از آن تحت عنوان «مسأله‌ی بنی‌صدر» یاد می‌کنیم در واقع منبعث از پرسشی است که در آن سال‌ها (و حتی تا به امروز) منشأ اختلاف گروه‌های مختلف چپ با یکدیگر بود:

#### ماهیت جمهوری اسلامی و نیروهای حاضر در آن چیست؟

در حالی که حزب توده و بخش‌هایی از سازمان اکثریت جمهوری اسلامی را رژیمی انقلابی و ضدامپریالیست می‌دانستند که خرده‌بورژوازی روحانیت و بازار به عنوان شکل‌دهندگان آن دارای ماهیتی دوگانه‌اند که تناقضاتی را از حیث سیاست ضدامپریالیستی اما اقتصادی بورژوامآب حمل می‌کنند، سازمان‌های خط ۲ و خط ۴ به وضوح آن را یک ضدانقلاب و حتی فاشیست می‌دانستند که نزاع بلوک‌های قدرت در درون آن نکته‌ی تعیین‌کننده‌ای برای رویارویی با کلیت این رژیم ندارد.

مسأله تعیین و تکلیف با صورتبندی مبتنی بر مفاهیم «بورژوازی ملی» و «بورژوازی کمپرادور» بود که پیش از این در جریان تحولات سیاسی دهه‌ی ۱۳۲۰ و «مسأله‌ی مصدق»، موضع چپ را بحرانی کرده بود. اینکه آیا مصدق جزئی از بورژوازی حاکم بود که کمی بهتر بودنش تفاوتی در ماهیت بورژوایی‌اش نمی‌داد یا اینکه او نماینده‌ی بورژوازی ملی‌ای بود که در فرآیند انقلاب دموکراتیک نیرویی تعیین‌کننده به حساب می‌آمد، حزب توده را منشعب و دچار چالشی کرد که تعیین و تکلیف بر سر آن یکی از مؤلفه‌های تکوین رویکرد جنبش چریکی بود.

دومین بار بر سر اختلاف بازرگان-خمینی این موضوع رخ نشان داد که انتشار جزوه‌ی «اسطوره‌ی بورژوازی ملی» از جانب گروه سهند (به قلم منصور حکمت) تأثیر زیادی در جبهه‌گیری‌ها داشت. در این جزوه چنین استدلال می‌شد:

«بورژوازی لیبرال‌مآب ایران، قشری که در اوج انقلاب مزورانه از آزادی، حق و استقلال سخن میگفت، و اینک وظیفه نجات سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم را از توفان انقلاب زحمتکشان بدوش گرفته است، دیگر حتی از شنیدن الفاظی که یادآور دوره خروشان گذشته است، الفاظی چون انقلاب، دموکراسی، شورا، ارتش خلق، خودمختاری و غیره موی بر اندامش راست میشود و موقتاً، تا اعلام

آمادگی تیمساران و مستشاران، به دامن مقدس و پُر مهر خرده بورژوازی محافظه کار، مستأصل و محتضر پناه می برد و در مقابل رشد فزاینده جنبش و اندیشه کارگری دست در دست مرتجع ترین عناصر و نیروها برای دفن آزادی و مسخ انقلاب به توطئه می نشیند. دیگر این باید برای همه از روز روشنتر باشد که «در عصر امپریالیسم حکومت بورژوازی در ایران نمی تواند دموکرات باشد». واقعیت، حقیقت را با نیروئی به مراتب قدرتمندتر از استدلال به متحجرت ترین اذهان فرو خواهد کرد.»

بر مدار این استدلال دست گذاشتن بر شکاف درون بورژوازی حاکم و جانبداری از یکی در برابر دیگری با اتکا به مواضع دموکراتیک و ملایم یکی به نسبت دیگری، رهبری طبقه ی کارگر را مخدوش می کرد و سرنوشت آن را به دست نامعلوم بورژوازی مسالمت جوی امروزی و دیکتاتور فردا می سپرد.

### از انقلاب فرهنگی تا سخنرانی ۱۴ اسفند ۱۳۵۹

در حالی که برای بازرگان و نهضت آزادی، این هیستری ضدچپ شان بود که باعث می شد باورمندان به تئوری بورژوازی ملی هم آنان را از دایره ی شمولش کنار بگذارند، بنی صدر کارنامه ی سیاه تری در عرصه ی عملی از خود بجا گذاشته بود:

نقش او در سرکوب انقلاب فرهنگی یا حضورش در مناظره ی تلویزیونی با چریک ها بر سر «ترکمن صحرا» در حالی که هم موضع محسن رضایی بود، پیشاپیش او را در آزمون قبولی بورژوازی ملی رفوزه کرده بود. با این حال مخالف خوانی های او با حزب جمهوری اسلامی، اختلافاتش با سپاه بر سر اداره ی جنگ و نیز تفاوت های فکر اقتصادی اش با مؤلفه چپ های رژیم، باعث می شد که درباره ی یکی کردن او با دیگر اعضای هیأت حاکمه ی رژیم تردیدهایی باشد.

نزدیکی گام به گام او به مجاهدین خلق در ماه های پایانی سال ۱۳۵۹ و به اوج رسیدن تنش با هسته ی سخت قدرت در سخنرانی جنجالی ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران، بحث درباره ی چگونگی مواجهه با او را به مرکز مباحث گروه های چپ آورد. اینکه به سختی می شد شخص او را یک بورژوازی ملی حساب کرد، مانعی نبود برای دیدن اهمیت شکاف سیاسی ایجاد شده به واسطه ی موضع گیری هایش علیه حزب جمهوری اسلامی.

حزب توده که خود دشمن حزب جمهوری اسلامی به شمار می رفت و در جانبداری از «خط امام» می کوشید آن را در تضاد با رویکردهای حزب جمهوری اسلامی و شخص بهشتی معرفی کند، در بیانیه ای که به مناسبت انتخاب بنی صدر انتشار داد او را بیرون از «خط امام» مورد دفاع خویش قرار داد و چنین نوشت:

«... ما برخلاف آقای بنی صدر و مبلغین «راه» ایشان، عقیده نداریم که 7/10 میلیون رای نوشته شده به نام ایشان، رای برای نظریات مبهم ایشان در مسائل گوناگون سیاست داخلی و سمت گیری حادثه جویانه و خطرناک ایشان در سیاست خارجی است.»

ما اطمینان داریم که نیروهای عظیم راستین انقلاب ایران، که یک پارچه مدافع «خط امام» در سیاست داخلی و خارجی هستند، به کمک واقعیت زندگی، خیلی زود این اشتباه بزرگ را تصحیح خواهند کرد.»

کمدی-تراژدی این انتخابات حمایت توده ای ها از خلخال بود و هنگامی که آشکار شد خمینی به روحانیون اجازه شرکت در انتخابات را نمی دهد، در آن زمان خلخال خود نیز به حمایت از ابوالحسن

بنی صدر پرداخت و جالب آنکه تا خرداد ۱۳۶۰ هم به این کار ادامه داد.

در میان گروه‌های موسوم به خط سه یک دو دستگی وجود داشت:  
عده‌ای بر آن بودند که لحظه‌ی ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ را باید جدی گرفت و تضاد بنی‌صدر با هیأت حاکمه‌ی رژیم را عمده دانست و اگر نه طرفداری از مواضع بنی‌صدر، دستکم باید ضد او موضع نگرفت و جناح فاشیست حاکمیت را در تیررأس حملات قرار داد.

عده‌ای دیگر و از آن جمله جناحی درون سازمان پیکار بر مدار فحش ابداعی حزب توده برای بازرگان و نهضت آزادی، بنی‌صدر را «بورژوازی لیبرال» خطاب می‌کردند و حتی تا فرار او از ایران و پیوستنش به «شورای ملی مقاومت» دست از حمله به او برنداشتند.

### درس‌هایی برای امروز

مخالف‌خوانی‌های اصلاح‌طلبان در سال‌های دهه‌ی هفتاد و نیز مشکلات احمدی‌نژاد در دور دوم زمامداری‌اش با خامنه‌ای و سپاه، نه‌تنها از جانب هسته‌ی سخت قدرت با بنی‌صدر مقایسه شد، بلکه بار دیگر تنش را به درون بقایای جریان‌ات چپ برد که باید با این نیروهای درون حاکمیت چه برخوردی داشت؟

این مقایسه از سه جهت نابجا بود:

اول) مواضع اقتصادی اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژاد به‌وضوح جانبداری از یک منطق نئولیبرال بود، در حالی که بنی‌صدر به‌وضوح به ایده‌های چپ باور داشت و می‌کوشید مانند طالقانی آن را با ایده‌های اسلامی ممزوج کند.

دوم) بنی‌صدر در یک شرایط انقلابی و عدم تثبیت نظام روی کار بود و سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی هنوز در حال فعالیت در سطح جامعه بودند.

سوم) جبهه مخالف بنی‌صدر ملغمه‌ای از راست‌ترین نیروهای ضد دموکراتیک، جریان موفتلفه اسلامی و خرده بورژوازی که همگی مدافع ولایت فقیه (حکومت مذهبی دین سالار) که ضدیتی آشکار با دموکراسی و جنبه‌های ملی‌گرایانه در جامعه را داشت، گرد آمده بودند. خلع ید از بنی‌صدر را با تحریک توده‌ها و با شعار: «حالا که رهبرت مصدق شده - رای ما را پس بده» آمیخته بود.

قضاوت درباره‌ی آن سال‌ها هنوز هم پیچیده است، اما اگر بنا باشد درسی از گذشته برای امروز بگیریم، می‌توان گفت در ارتباط با مسأله‌ی بنی‌صدر این درس برای چپ امروز عبارت از این است که در هنگامه‌ی بروز تضادهای سیاسی واقعی میان نیروهای حاضر در هیأت حاکمه، باید قادر بود تا جنبه‌ی عمده‌ی این تضادها را شناخت و اسیر هیستری‌های ضدشخصیت‌ها نشد. ما عموماً آموخته‌ایم که در هنگامه‌ی بروز چنین تنش‌هایی در وضعیت یک دوگانه‌ی مثبت و منفی بسازیم و کلیه‌ی کسانی که در سمت مخالف ما قرار می‌گیرند را خائن بنامیم و ایستادگان در سمت مدنظرمان را متحد به حساب آوریم، حال آنکه وضعیت‌هایی که با آن مواجه‌ایم در بسیاری از مواقع نه از جنس تمایزیافته‌ی صفر و یکی برای موضع‌گیری، بلکه از جنس فهم تضاد عمده از تضاد فرعی است.

مبتنی بر این آموزه برای مثال در مواجهه با مذاکرات برجام، مسأله نه استقبال از تحریم و نه دفاع از پروژه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی است، بلکه شق سوم است که شاید در ابتدا نشدنی به نظر برسد اما بر مبنای اصولی است که جلوه‌ی آن به عنوان یک ناممکن ناشی از نبود بدنه‌ی سیاسی واقعا موجود است. این شق سوم می‌تواند نه به تحریم و نه به ماجراجویی‌های نظامی-سیاسی رژیم باشد، و حتی صرف‌نظر کردن از نیروگاه‌های هسته‌ای به عنوان عاملی در تخریب محیط زیست و حیات مردم را به عنوان افق آلترناتیو خود معرفی کند.

نمونه‌ی برجسته‌ی چنین تحلیل و موضع‌گیری‌ای مواجهه‌ی بلشویک‌ها و لنین با جنگ جهانی اول و موقعیت روسیه در آن است. آن‌ها نه از “جنگ میهنی” دفاع کردند و نه به دام رویکردهای براندازانه با جانبداری از یک دولت خارجی افتادند؛ بلشویک‌ها به وضوح از صلح و پایان جنگ دفاع کردند. این موضع در آن هنگام به شوخی می‌مانست و در اقلیت محض قرار داشت، اما اصرار بلشویک‌ها بر آن و تبلیغ آن در میان سربازان و مردم آسیب‌دیده از جنگ، در کنار تحولات خود جنگ به ضرر روسیه باعث شد تا آرام آرام برای ایده‌ی صلح، بدنه‌ی اجتماعی شکل بگیرد و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ از دل آن بیرون آید.

---